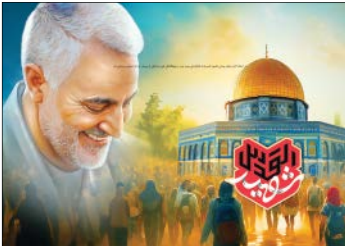


نمایش بزرگ میدانی «شهید القدس» که روایتی از زندگی شهید حاج قاسم سلیمانی است از امروز چهارشنبه ۱۳ دی ماه کار خود را در بوستان ولایت تهران آغاز می‌کند. جدیدترین نمایش میدانی موسسه مکتب حاج قاسم با عنوان شهید القدس همزمان با چهارمین سالگرد حاج قاسم سلیمانی ساعت ۱۹ در بوستان ولایت تهران روی صحنه می‌رود. شهید القدس، روایتی از زندگی و زمانه یز از فراز و

«شهید القدس» به میدان نمایش آمد

نشیب شهید حاج قاسم سلیمانی و نقش این فرمانده در شکل‌گیری و حمایت از جبهه مقاومت است. شهیدالقدس که تازه‌ترین اثر موسسه مکتب حاج قاسم است به همت موسسه هنری رسانه‌ای سیمای ققنوس روی صحنه خواهد رفت. سایر عوامل این نمایش عبارتند از جانشین تهیه و تولید؛ امیرحسین طهرانی، مجری طرح؛ داوود طاهری، طرح نور؛ عباس رحمانی پور، طرح صحنه و دکور؛ مرتضی پورحیدری،

طراح صدا؛ عرفان حسن‌زاده، طراح جلوه‌های ویژه میدانی؛ یاسر یارمحمدی، مدیر تولید؛ تورج سلیمانی، مجری صدا؛ علی بیرنگ، طراح گریم؛ هاشم جوری، همچنین در آستانه آغاز نمایش میدانی شهید القدس به کارگردانی حسن بزرز و تهیه‌کنندگی علی اسماعیلی از پوستر این اثر نمایشی رونمایی شد. علاقه‌مندان می‌توانند برای تهیه و رزرو بلیت به سامانه NAMATICKET.IR مراجعه کنند.



مادرانه‌ها و عاشقانه‌های مکتب سلیمانی

هر چه دارم، از مادرم دارم

مهرمادری

سردار سلیمانی در کتاب خودنوشت: «از چیزی نمی‌ترسیدم»، نوع ارتباط و مهر مادرش را این‌گونه تعریف می‌کند: «مدتی بعد از تولدم در زمستان سردی دچار مریضی سرخچه می‌شوم که پدر و مادرم امیدی به شفای من نداشتند. در سرمای زمستان، مادرم در حالی‌که برف تا بالای زانو آمده بود، مرا به پشت خود می‌بندد و به سمت رابر جهت معاینه دکتر می‌برد. علاقه من به مادرم و شاید هم علاقه متقابل او به من، موجب می‌شود من به جای دو سال، سه سال شیر بخورم. روزهای جدایی من از سینه پر مهر و محبت مادرم روزهای سختی بود. کرم‌کم عادت کردم. سال‌ها طول کشید تا در سینه مادرم دیگر شیری نباشد. آرام آرام از بغل مادرم به چادر بسته شده به پشت او منتقل

معنویت. یکی از جلوه‌های زیبای زندگی سردار دل‌ها را بی‌تردید باید در لوی احترام و خضوع در برابر مقام شامخ‌زن بدانیم. ایشان برای زن به‌ویژه مادر احترام ویژه قائل بود و این جایگاه فقط منحصر به مادر و همسر خود نمی‌شد و روایات و خاطراتی که از او بیان می‌شود، نشانه‌هایی از آن است. سال‌روز شهادت سردار دل‌ها و همزمانی آن با روز مادر، فرصتی است تا به نقل خاطراتی از سردار سلیمانی و جایگاه مقام زن در مکتب او بپردازیم؛

بی‌تردید باید بپذیریم سردار شهید سلیمانی همان‌گونه که مقام معظم رهبری فرمودند «... ما به حاج قاسم سلیمانی شهید عزیز... به چشم یک فرد نگاه نکنیم؛ به آنها به چشم یک مکتب نگاه کنیم. سردار شهید عزیز ما را با چشم یک مکتب، یک راه، یک مدرسه درس آموز، با این چشم نگاه کنیم»، صاحب مکتب است هم در عرصه مدیریت نظامی و استراتژیک و هم در عرصه‌های اخلاق و



گفت‌وگو با احمد یوسف‌زاده، نویسنده کتاب «باران گرفته است» درباره کودکی شهید سلیمانی

خانه سردار؛ بیت‌الزهرای بچه‌های دفاع مقدس

ایشان بیشتر شد و مرا می‌شناخت و همیشه وقتی چیزی می‌نوشتم، قلم مرا می‌شناخت.

زمانی که ایشان از کرمان رفتند و فرمانده سپاه قدس شد، مطالبی درباره ایشان می‌نوشتم و هزار گاهی که به کرمان می‌آمدند، با پیشکسوتان جنگ در کرمان جلسه‌ای می‌گذاشتند که محرمانه بود و گاهی وقتی صحبت می‌کرد، دستور می‌داد دوربین‌ها خاموش شوند. چون آن زمان من مدیرمسئول یکی از روزنامه‌های محلی استان کرمان شده بودم، به من هم می‌گفت آقای یوسف‌زاده ننویس.

به هرحال این ارتباط برقرار بود و من گاهی به خصوص در این سال‌های اخیر که جنگ سوریه شروع شده بود، در نشریه خودم یا نشریات دیگر درباره ایشان مطالبی از جمله دل‌نوشته‌هایی می‌نوشتم تا این‌که کتاب «۲۳ نفر» منتشر شد. وقتی ایشان کتاب را خواندند برای من نامه‌ای نوشتند که در آن گفته بودند: «ای احمد عزیز! ای کاش من هم کنار شما بودم و یکی از شب‌هایی را که شما داشتید، در بیرون‌دهام داشتم.»

بعد از شهادت ایشان، من ادای دینی کردم و بخشی از دل‌نوشته‌هایی را که قبل و بعد از شهادت ایشان نوشته بودم، در کتابی به نام «بیش از اذان صبح» منتشر کردم که خوشبختانه سال گذشته برگزیده بخش ویژه جایزه ادبی جلال آل احمد شد.

۴. شما روزی که ایشان سر صحنه فیلمبرداری این فیلم حاضر شد، حضور داشتید؟

من استثنائاً آن روز نبودم اما ماجرا را به بقیه دوستانی که آن روز حضور داشتند از جمله از بچه‌های ۲۳ نفر شنیدم که ایشان سر صحنه فیلمبرداری آمده بود. البته کسی حتی خود کارگردان هم نمی‌دانست ایشان قرار است سر صحنه بیاید. آن روز هم درباره ۲۳ نفر صحبت کرده بودند. معمولاً ایشان در این سال‌ها هرجایی صحبتی می‌کرد، گریزی به ۲۳ نفر می‌زد. آن روز کتابی را که عکس بچه‌های ۲۳ نفر در آن بود، به ایشان داده بودند و چیزی به یادگار نوشت که دست خط ایشان هنوز هست که نوشته است: «جانم فدای شما که جانان را فدای اسلام کردید» البته ساخت خود فیلم هم از پیشنهاد های حاج قاسم بود که ابتدا به آقای حاتم‌کیا پیشنهاد دادند و بعد آقای مهدی جعفری فیلم را به خوبی ساخت. یک بار که ایشان به کرمان آمده بود، به او گفتم فیلم ساخته شده و فیلمی خوبی هم شده است. خیلی خوشحال شد و گفت آن‌شاء... سرفروست فیلم را خواهم دید ولی متأسفانه دیگر این فرصت پیش نیامد.

۵. شما خودتان کرمانی هستید و در جبهه هم بوده‌اید، میزان محبوبیت و نفوذ کلام شهید سلیمانی بین کرمانی‌ها به خصوص رزمندگان این استان چقدر بود؟

حاج قاسم زمانی که فرماندهی لشکر را به عهده داشت، به اوج رسیده بود، ولی برای ما کرمانی‌ها پیش از آن هم یک قهرمان بزرگ بود. می‌دانید که بعد از جنگ در جنوب شرق کشور معضل ناامنی مردم را بسیار اذیت می‌کرد. من اهل جنوب استان کرمانم و این مشکل در آنجا خیلی بیشتر بود. یادم هست زمانی که از اسارت برگشته بودم، در فاصله سال‌های ۶۹ تا ۷۴ آن‌قدر منطقه ما ناامن بود که شب‌ها نمی‌شد با خودرو جایی رفت و هر لحظه امکان داشت چند نفر با کلاشینکف جلویت را بگیرند و خودرو را از تو بگیرند و بزنند. گروگان‌گیری، قاقاق و آدم‌کشی توسط اشرا بیداد می‌کرد و حاج قاسم با این اشرا جنگید و توانست امنیت را برگرداند. خیلی از اشرا تسلیم شدند

شدم. بعضی وقت‌ها از صبح تا ظهر یکسره، روی پشت او داخل چادر بسته شده قرار گرفته بودم و او در تمام این مدت در حال کار کردن بود. یا درو می‌کرد یا یافه جمع می‌کرد یا خانه را رفت و روب می‌کرد یا گله را شیر می‌دوشید. غذا و نان می‌پخت و... من چه آرامشی داشتم در پشت او. همان‌جا می‌خوابیدم، به نظرم مادرم هم از حرارت من آرامش داشت. زمانی که راه افتادم مادرم کارش بیشتر شد. یا با پای برهنه یا با دمپایی پلاستیکی مادرم دنبالش راه می‌افتادم. مثل جوجه اردکی دنبال او بودم.»

خضوع در مقابل مادر

از جمله نکات قابل تأمل در مورد سردار شهید قاسم سلیمانی، ارادت ویژه ایشان به مادر بزرگوارشان بود که در ایام حیات مادر و به‌رغم همه مشغله‌های کاری، هیچ‌گاه سر زدن به او از دستور کار شهید سلیمانی خارج نمی‌شد. برادرش نقل می‌کند: مادرم مریض بود و حاج قاسم هم می‌خواست به سوریه برود. قبل از خروج از خانه، می‌خواست پای مادرم را که زیر پتو خوابیده بود ببوسد که مادر اجازه نمی‌داد.

از جلسات که برای مشاوره درباره تدوین کتاب‌ها رفته بودم، قرعه فال به نام من افتاد که بخش کودکی حاج قاسم را بنویسم. ما تیمی بودیم که به روستای قنات ملک و هرجای دیگری که سرخی از حاج قاسم پیدا می‌کردیم، می‌رفتیم و با خانواده، برادر، خواهران، اقوام، هم‌باشگاهی‌ها در کرمان، هم‌خانه‌هایش، کارکنان هتلی که در آنجا کار می‌کرده و دیگر نزدیکان ایشان مصاحبه می‌کردیم. ما چند بار به قنات ملک رفتیم و یادم است یک بار سه چهار روز در آنجا ماندیم. مصاحبه‌ها بعد از پیاده شدن برایم فرستاده می‌شد و من بعد از آن کار نگارش کتاب را آغاز کردم و یکی دو سالی طول کشید که سرانجام کتاب یک ماه پیش تمام شد. کتاب از این لحاظ مهم است که درباره دوران کودکی ایشان جز همان نوشته‌ای که خود حاج قاسم درباره زندگیا نه‌اش نوشته بود و چون برای چاپ نبود، گذار و ناقص به دوران کودکی‌اش اشاره شده بود و جزو یادداشت‌های شان بود و منبع دیگری نداشتیم. در کتاب «باران گرفته است» از خود خاطرات حاج قاسم هم کمک گرفته‌ام اما برای تکمیل این خاطرات به دوستان و همکلاسی‌ها و همسایزهایش

مراجعه شده و کتاب جزئیات زندگی نه فقط خودش بلکه پدر و مادرش، طایفه‌شان، زندگی عشایری، مملعتانش نوشته شده و می‌توان گفت کامل‌ترین زندگینامه سردار سلیمانی از تولد تا شروع جنگ است.

بود که این چهار جلد کتاب درباره چهار برهه از زندگی ایشان باشد که طبیعی است کتاب اول به برهه تولد، کودکی، آمدن به کرمان، کار، ورزش و مبارزات انقلاب حاج قاسم سلیمانی می‌گویند. در آن زمان ایشان را می‌دیدیم و به خصوص بعد از کتابم، هروقت مرا می‌دید، می‌گفت: «چطوری آقای ۲۳ نفر؟»

۴. راجع به کتاب «باران گرفته است» بگویید، این کتاب چه چیزی دارد که دیگر کتاب‌هایی که درباره شهید سلیمانی منتشر شده ندارند؟
با قاطعیت می‌توانم بگویم این کتاب، جدی‌ترین کتابی است که درباره حاج قاسم نوشته شده است. البته نه به این خاطر که اسم من روی کتاب است، چرا که مایک تیم بودیم که در کرمان این کار را پیش بردیم. بنیاد مکتب حاج قاسم سلیمانی می‌خواست چهار جلد کتاب منتشر کند که بتوانند کتاب‌های مرجع باشند و حرف اول را در نگارش خاطرات سردار سلیمانی بزنند. تصمیم بر این شده

باز زندگی عشایری و رسوم آنها آشنایی کامل داشتیم و این نقطه قوتی برای کسی بود که بخواهد دوران کودکی حاج قاسم را بنویسد.

کار تدوین این چهار جلد به مؤسسه «ثارا... سپرده شد که در کنار بیت‌الزهرای حاج قاسم ساخته شده است. این مجموعه قبل از شهادت حاج قاسم هم در زمینه جمع‌آوری خاطرات شهدا و خانواده‌های شهدا با حمایت خود ایشان فعالیت می‌کرد. در یکی

گذاشته بودند. البته بعدها که کار بیت الزهرا (س) بالا گرفت و مورد استقبال مردم واقع شد، زمینی را هم که در کنار آنجا بود، ساخت و اکنون به آن بیت الزهرای حاج قاسم سلیمانی می‌گویند. در آن زمان ایشان را می‌دیدیم و به خصوص بعد از کتابم، هروقت مرا می‌دید، می‌گفت: «چطوری آقای ۲۳ نفر؟»

۴. راجع به کتاب «باران گرفته است» بگویید، این کتاب چه چیزی دارد که دیگر کتاب‌هایی که درباره شهید سلیمانی منتشر شده ندارند؟

با قاطعیت می‌توانم بگویم این کتاب، جدی‌ترین کتابی است که درباره حاج قاسم نوشته شده است. البته نه به این خاطر که اسم من روی کتاب است، چرا که مایک تیم بودیم که در کرمان این کار را پیش بردیم. بنیاد مکتب حاج قاسم سلیمانی می‌خواست چهار جلد کتاب منتشر کند که بتوانند کتاب‌های مرجع باشند و حرف اول را در نگارش خاطرات سردار سلیمانی بزنند. تصمیم بر این شده



یکشنبه این هفته در مراسمی که به همت بنیاد مکتب حاج قاسم سلیمانی برگزار شد، از زندگی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی شد. یکی از این کتاب‌ها، «باران گرفته است» به نویسندگی احمد یوسف‌زاده است که به زندگی سردار سلیمانی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی او پرداخته است. نویسنده کتاب که خود از رزمندگان با سابقه لشکر ثارا... کرمان و از آزادگان است، به دلیل کتاب «۲۳ نفر» مشهور است؛ کتابی که همیشه مورد توجه شهید سلیمانی بود و خود او پیشنهاد داد فیلمی از روی این کتاب ساخته شود. یوسف‌زاده پیشتر هم کتاب دیگری درباره سردار سلیمانی منتشر کرده بود که این کتاب برنده جایزه جلال شد. به انگیزه انتشار کتاب جدید او، با این نویسنده گفت‌وگو کرده‌ایم.



آرش شفاعی گروه فرهنگ و هنر

کتاب‌ها، «باران گرفته است» به نویسندگی احمد یوسف‌زاده است که به زندگی سردار سلیمانی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی او پرداخته است. نویسنده کتاب که خود از رزمندگان با سابقه لشکر ثارا... کرمان و از آزادگان است، به دلیل کتاب «۲۳ نفر» مشهور است؛ کتابی که همیشه مورد توجه شهید سلیمانی بود و خود او پیشنهاد داد فیلمی از روی این کتاب ساخته شود. یوسف‌زاده پیشتر هم کتاب دیگری درباره سردار سلیمانی منتشر کرده بود که این کتاب برنده جایزه جلال شد. به انگیزه انتشار کتاب جدید او، با این نویسنده گفت‌وگو کرده‌ایم.

۴. نخستین برخوردتان را با شهید سردار سلیمانی به‌خاطر دارید؟

حاج قاسم فرمانده ما بود. البته چون من در همان سال‌های ابتدای جنگ تحمیلی یعنی در سال ۱۳۶۱ اسیر شدم، هنوز لشکر ثارا... تشکیل نشده بود و هنوز تیپ ثارا... بود و فرمانده آن هم حاج قاسم سلیمانی بود. من به‌عنوان یک نوجوان ۱۶ ساله که می‌خواستیم به جبهه بروم، اولین رویارویی ما با ایشان همان‌طور که در کتاب ۲۳ نفر به تفصیل بیان کرده‌ام، وقتی بود که نیروها را آماده می‌کردند که بعد از یکی، دو ماه آموزش نظامی به ایستگاه قطار بفرستند تا عازم جبهه شوند. حاج قاسم در آن زمان وارد محل اعزام نیروها شد و بچه‌هایی را که کوچک بودند، از صف بیرون می‌کشید و می‌گفت شما بروید و در عملیات‌های بعدی از شما استفاده خواهیم کرد. ما اعتراض کردیم که ما خیلی در این مدت رنج کشیده‌ایم و آموزش نظامی دیده‌ایم و اگر نمی‌خواستید ما را از اعزام کنید چرا همان اول به ما ن گفتید که آموزش نظامی نینیم. ایشان خیلی محکم ایستاد و گفت اگر شما اسیر شدید، عراقی‌ها زیر شکنجه مجبور تان می‌کنند که بگویید ما را به زور به جبهه فرستاده‌اند. از ما اصرار و ایشان انکار. البته ما به حرف ایشان گوش ندادیم و هرکس به شکلی از پنجره قطار وارد شد و زیر صندلی پنهان شد و به هر صورت خودمان را به اهواز رساندیم و در اهواز دیگر خود حاج قاسم نبود و فرماندهان دیگر بودند. ما آموزش‌های تکمیلی را در اهواز دیدیم و وارد عملیات بیت‌المقدس شدیم. در این عملیات بود که ما اسیر شدیم و دقیقاً مواردی که حاج قاسم پیش‌بینی کرده بود، اتفاق افتاد. البته ما کلی کتک خوردیم و شکنجه شدید ولی موقع مصاحبه گفتیم ما را به زور به جبهه آورده‌اند که این اتفاقات به‌صورت مرسوم در کتاب ۲۳ نفر آورده شده است. بعد از هشت سال اسارت وقتی برگشتیم، حاج قاسم به‌عنوان فرمانده لشکر ثارا... جزو معدود فرماندهان لشکر بود که از جنگ زنده باقی مانده بود. در اولین فرصت، ایشان ما را زده‌ها را دعوت کرد و بسیار تحلیل و پذیرایی کرد و بعد از آن ارتباط من به‌عنوان یکی از آزادگان که دست به قلم بودم و کتاب‌هایی نوشته بودم با